

اندیشه حقوق بشر

آکسل هرمان
ترجمه: **اصغر پورکاشانی**

■ **تولد دولت مدرن**

از سده پانزدهم میلادی جنبش فکری انسانگرایی (هومانیزسم) علیه برتری افکار کلیسا در تمام عرصه‌های زندگی دست به عصیان زد. این جنبش در تلاش بود هنر و علم را از بندهای اسارت کلیسا آزاد کند. امید این جنبش در این نهفته بود که به وسیله رنسانس یا «نوزایی» ثروت فرهنگی دوران باستان از راه تداوم تکامل اندیشه آزاد، متکی بر تجربه و خرد بتوان به درجه والایتری از انسانیت دست یافت. مکتب انسانگرایی به عنوان راه گشای نهضت اصلاح مذهب (رفرماسیون) موفق شد شالوده کلیسای کهنه پاپ‌ها را به لرزه درآورد. با این وصف این راه به آزادی مستقیم فرد از قیمومت مذهبی – دولتی منتهی نشد زیرا این جنبش فقط محدوده به محفل کوچکی از اهل اندیشه می‌شد. تفکر نوین کیتی گرا راه را برای زایش دولت مقتدر مدرن هموار ساخت.

نیکولو ماکیاولی متفکر فلورانسی (۱۵۲۷–۱۴۶۹)، در آغاز قرن شانزدهم بنیاد آموزه «تعقل دولتی» را تدوین کرد. او دولت را از منصب متافیزیکی اش خلع لباس کرد و در آن فقط نهادی ضروری را می‌دید که وظیفه‌اش حفاظت انسان‌ها در برابر یکدیگر و پی‌ریزی نظامی مقبول است. با تکیه به این اصل که «هدف وسیله را توجیه می‌کند» باید برای فرمانروا مقدور باشد در حالت اضطراری توسل به زور و حيله را جایگزین اخلاق و حق کند. بسیاری از شهریاران و سیاستمداران از آن هنگام تا به امروز احکام و آموزه «تعقل دولتی» را مستمسکی کردند برای صدور برگ مجوز آزاد در جهت حفظ منافع راستین و با ساختگی دولتی، تحت هر شرایطی چه در برون و چه در درون کشور. چند دهه بعد حقوق‌دان فرانسوی ژود بدین (Jean Bodin) اندیشه استقلال را مطرح کرد. او که شاهد وضعیت ناپایسامان و آشفته فرانسه در جنگ‌های هوگنوتن (Hugenotten) بود مانند ماکیاولی آرزومند دولتی بود که با کارکردی قاطع و موثر قادر به حفظ امنیت جامعه باشد.

آن استقلالی که او آن را فقط در شأن شهریاران می‌دید، بالاترین درجه اقتدار و سلطه بر زیردستان بود که بی‌نیاز از هر گونه تعهد به مرجع اقتدار دیگری است. نیروی قهر مستقل از هر نوع تعهد به قوانین آزاد بود (princeps legibus solutus) ولی خود را ملزم به رعایت حق الهی و طبیعی می‌دانست، از این‌رو وظیفه حراست از بنیاد نظام‌های انسانی از جمله نهاد خانواده و مالکیت را به عهده داشت. بدین ترتیب انحصار اعمال قهر در دست حاکم به معیاری برای مدزینته و استقلال یک دولت تبدیل شد. در ابتدا اما نظریه «تعقل دولتی» و «حاکمیت مستقل» بنیان تئوریک حکومت مطلق‌گرایی را تشکیل می‌دادند که افزون بر دستگاه اداری، ارتش، مذهب و اقتصاد و دستگاه قانونگذاری را نیز جزء امور دولتی به‌شمار می‌آورد.

■ **حقوق طبیعی و عصر روشنگری**

«تعقل دولتی» هرگز حاکمیت خرد را هدف قرار نداد، بلکه جهت‌گیری آن استیلاي منفرد دولت بود. تعریف و تعبیر «تعقل دولتی» همیشه به دلخواه حاکم تغییر می‌کرد. هر چند که فرمان‌آو نیز خود را پایبند به حق الهی می‌دانست، اما از آنجایی که حد و مرز حقوق موضوعه و حقوق طبیعی سیال بوده و همچنین از آنجایی که فرمانروا هیچ‌گونه کنترل دنیوی را برمی‌تایید، حکومت مطلقه به سادگی می‌توانست به خودکامی‌ها و استبداد مبدل شود. این امر زمینه‌تازه‌ای را به وجود آورد که فلسفه دولت در آغاز عصر جدید در این میدان تنش با اتکا به آموزه و احکام حق طبیعی تناسب را به نفع فرد تغییر دهد. برای توضیح مناسبات تنش‌آمیز بین دولت، اجتماع و فرد، اندیشمندان آموزه حقوق طبیعی موفق به تکامل دو نظریه بنیادین در تئوری قراردادها شدند که عبارتند از: «قراردادهای اجتماعی» و «قراردادهای حکومتی».

هر دو این تئوری‌ها پیش فرض‌شان آن است که انسان‌ها در وضعیت نخستین زندگی طبیعی‌شان از آزادی یکسان برخوردار بوده ولی با تشکیل اولین اجتماعات، بخشی و یا تمامی حقوق خود را به حاکمان و یا جامعه واگذار کرده‌اند. در همین رابطه تصویر بدبینانه‌ای که توماس هابز انگلیسی در میانه سده هفدهم از انسان ارائه می‌داد، توجیه کلاسیک مطلق‌گرایی بود. او انسان را در حالت طبیعی اولیه‌اش به گرگ تشبیه می‌کرد که اعمال آزادی‌هایش الزاماً به «جنگ همه با هم» منتهی می‌شود. از این‌رو واگذاری تمامی حقوق به یک فرمانروا برای حفاظت از انسان ضرورتی حیاتی بوده و بازپس گرفتن آن غیرممکن. گام تعیین‌کننده گذار از آموزه‌های حقوق طبیعی به حقوق بشری ابتدا توسط فلسفه روشنگری برداشته شد، که می‌خواست انسان را (به تعبیر امانوئل کانت) از «اناباللی به تقصیر» نجات دهد. فلسفه روشنگری می‌کوشید با اعتماد محکم به نیروی خرد انسانی، بشریت را از زنجیر قیمومت مذهبی و دولتی رها سازد. به همین دلیل– اگر بخواهیم تنها دو فلسفه معتبر را برشمیریم– می‌توان از جان لاک (نویسنده دو رساله درباره حکومت، ۱۶۹۰) و ژان ژاک روسو (نویسنده «قرارداد اجتماعی یا قواعد اساسی قانون عمومی دولت»، ۱۷۶۲) نام برد که از نظر آنها توافق آزاد انسان‌ها پیرامون تشکیل یک کانون اجتماعی و یا به عبارتی دیگر قرارداد‌های اجتماعی بر قرارداد حاکمیت اولویت دارد. در واقعیت این قرارداد‌های اجتماعی هستند که می‌بایستی محافظ حقوق بنیادین بشریت باشند ولو اگر انسان‌ها تا به

پیروی از حاکمیت بدهند.

■ **بخش دوم**

الکد پیشینه

گفت‌وگو با علی اکبر اشعری مشاور فرهنگی رئیس‌جمهور

مکانیسم اعطای یارانه و مجوز باید تغییر کند

حمیدرضا ابک
Hamidreza_abak@yahoo.com



فضا‌سازی برای نقد آن ممکن است. اندیشه‌ای که مطرح نشود رشد نمی‌کند. خاصیت دوم این است که به رشد اندیشه می‌انجامد. در سال‌های اخیر هر جا دولت میدانی برای فعالیت باز کرده ما به موفقیت رسیده‌ایم مثل همین بحث انرژی هسته‌ای. مثل بحث موسسه رویان. البته بالاخره در این طرح‌ها احتمال خطا و هدر رفتن بخشی از هزینه‌ها هم وجود دارد. اما این طبیعی است. همین مسئله در حوزه فرهنگ هم وجود دارد. ما باید بدانیم که اگر قرار باشد سمت‌وسوی دقیق هزینه‌ها را مشخص کنیم به جایی نمی‌رسیم. ما باید به آزادی قائل باشیم.

بالاخره دولت نماینده مردم است؛ برای تحقق اهدافی که مردم داشته‌اند و در قانون اساسی متجلی شده. به همین خاطر است که وظیفه دارد زمینه را برای انجام این امر متحقق کند و از گروه‌هایی که در تحقق این اهداف فعالیت می‌کنند، حمایت کند.

■ **نتایج تسری نوع نگاه شما به آزادی در حوزه نشر چیست و چه پیامدهایی دارد؟** بالاخره مسئله مجوز و حمایت و بررسی و نظارت نسبت مستقیمی با میزان آزادی مولف و ناشر و حتی مخاطب دارد.

من معتقدم در حوزه کتاب اصل باید آزادی نشر باشد. همه ناشران ما که

انسان‌های مختلفی نیستند.

وزارتخانه‌ها هم یک هویت مستقل از دولت دارند. به همین خاطر همه مسائل وزارت ارشاد در دولت مطرح نمی‌شود. بنابراین تصمیم‌گیری درباره چگونگی انجام این امور به وزارت ارشاد واگذار شده است و طراحی سیاست‌ها برعهده آنها است. حالا اگر نیاز به قانون و مصوبه داشت، مجلس و دولت هم وارد عمل می‌شوند.

البته این گونه مسائل نیاز به مصوبه دولت ندارد. چون در مورد بحث یارانه، دوستان باید براساس شرایط

روز، بهترین روش مصرف را انتخاب و عمل کنند.

من در متن تصمیمات وزارت ارشاد نیستم. اما روزی که آقای صفارهندی برای رای اعتماد در مجلس حضور داشتند، خدمت‌شان گفتم من که اگر به جای شما بودم، حتماً در مکانیسم هزینه کردن یارانه‌ها تجدیدنظر اساسی می‌کردم.

■ **نگفتید سمت‌وسوی موردنظر شما چه جهتی دارد؟**
همین که حمایت در تولید و مصرف به جای چاپ و خرید کتاب به تولید فکر و مطالعه اختصاص پیدا کند.

■ **من متوجه نشدم، می‌شود مثال مصادیقی بزنید؟**
ببینید من در خلال برگزاری نمایشگاه «دیاربا مهریان» متوجه شدم چند میلیارد تومان کتاب توسط وزارت ارشاد خریداری شده و در انبارها لتلنبار شده است. چرا این اتفاق افتاده؟ چون قرار بوده از تولیدکننده کتاب حمایت شود. اما واقعاً این نوع حمایت چه کمکی به رشد فرهنگی سرزمین ما می‌کند؟ این باید تبدیل شود به همان مکانیسم حمایت از رشد علمی، فرهنگی و اخلاقی کشور.

■ **قبول اما مسئله سر مکانیسم است. چگونه می‌شود**

این ایده‌آل‌ها را محقق کرد؟ چون قاعدتاً کسی از این ملاک‌ها بدش نمی‌آید.

بله، قبول دارم که تعیین مکانیسم کار سختی است.

اما من پیشنهادهایی دارم، اولاً دولت باید مجموعه صنعت نشر را به عنوان یک زنجیره کامل در نظر بیاورد

تا بتواند سیاست‌های جامع ترسیم کند.

■ **تازه یک مسئله دیگر هم وجود دارد که این حمایت‌های موردنظر شما یا حمایت‌های موجود چه نسبتی با آزادی در مقوله فرهنگ برقرار می‌کند و چه تأثیری در رشد یا محو شدن آن دارد؟**

ما در مقوله فرهنگ دو بحث داریم؛ یکی آزادی و دیگری حمایت دولت. در بحث آزادی من معتقدم باید اجازه داد تا اندیشه‌ها در سطح جامعه منتشر شوند؛ چرا که در این کار دو خاصیت وجود دارد؛

اول اینکه اگر شما جلوی رشد ارانه اندیشه را بگیرید، خودبه‌خود گونه‌ای خودسانسوری در جامعه پدید می‌آید و همین باعث می‌شود اندیشه رشد نکند.

■ **اتفاقاً رشد اندیشه تنها در سایه طرح عمومی آن و مثل تجربه مشابه دوران آقای مهاجرانی در وزارت**

ارشاد که البته بعداً به حالت قبلی بازگشت؟

نکته مهم این است که مدیریت فرهنگی باید همواره وجود داشته باشد. رها کردن صرف بر مبنای آزادی صرف بیشتر منجر به هرج و مرج می‌شود. حرف من چیز دیگری است. من معتقدم با تکیه بر مسئله آموزش می‌توان فعالیت ناشران را به سمت و سویی سوق داد که نیازی به بررسی لحظه‌ای فعالیت آنها وجود نداشته باشد.

اینجا است که مسئله حمایت آشکار می‌شود. می‌توان ماتررسی چندبعدی تعریف کرد و سنجید که کدام ناشر فعالیت بیشتری داشته، کتاب‌هایش با اقبال بیشتری مواجه شده و موارد دیگر تا مشخص شود از کدام ناشر باید حمایت کرد. در این صورت باید ناشران سعی می‌کنند با توجه بیشتر به نویسنده و تأمین هزینه‌های او کتاب‌هایی را تولید کنند که هم ارزش محتوایی داشته باشد و هم با اقبال مخاطب روبه‌رو شود.

اینجا است که ناشران مجبورند به اموری توجه کنند که در سایه سیاست‌های حمایتی فعلی مجبور به انجام آن نیستند؛ مثل صفحه‌آرایی مناسب، چاپ مناسب، گرافیک و روی جلد مناسب، تبلیغات و عرضه مناسب و غیره. همین مسئله مجدداً

در ارتقای سطح کیفیتی حلقه‌های زنجیره نشر تأثیر می‌گذارد.

آنچه من عرض می‌کنم ایده‌های اولیه است و باید آنها را بررسی کرد اما حرفم این است که به هر حال می‌توان یک علامت ستوال جدی پیش‌شاری سیاست‌های فعلی گذاشت. مهم این است که ما باید جسارت تغییر و نفی اشتباهات گذشته را داشته باشیم

■ **پیشنهاد شما ممکن است مسئله رانت را حل کند اما**

به نظر من شاید باید این مشکل را از بیخ حل کرد. چون مثلاً در همین مکانیسم حمایتی شما هم بالاخره بحث ملاک و معیار پیش می‌آید و دعواهای خودش. حرف من این است که اساساً حمایت از تولید به هر معنایی، حتی اگر باعث فساد نشود، باعث تبلی می‌شود. هر اقدامی در مورد تولیدکننده که او را از مشغری معنوی باز دارد، به لحاظ اقتصادی او را تبیل می‌کند. در حال حاضر که این مسئله بسیار برجسته است اما فکر می‌کنم در طرح شما هم این مشکل حل نمی‌شود. اتفاقاً بزرگترین ایراد سیاست‌های ما در حوزه کتاب، بی‌توجهی به مسئله اقتصاد شده است. بالاخره ناشران ما باید یاد بگیرند که کتاب باید فروش برود و هیچ راه دیگری جز تولید خوب، عرضه خوب و فروش خوب برای بقا وجود ندارد.

اتفاقاً معتقدم اگر اقتصاد نشر رونق پیدا کند آن وقت برای مولف هم می‌صرفد که یک سال وقت صرف کند

و یک کتاب صد صفحه‌ای بنویسد و مثل الان مجبور به تولید انبوه بی‌کیفیت یا پرداختن به مسائل دیگر نباشد. همین مسئله خرید‌های عمده دولت از ناشران به مسئله «کتاب‌سازی» آن هم به شیوه‌های بدوی دامن زده است. پس اتفاقاً من با مسائلی از این دست مشکل دارم. حالا اگر این مشکلات حل شد ممکن است ناشر تروتمند نخواهد برای دل خودش کتابی چاپ کند. ما یا او کاری نداریم. اما اصل بر اقتصاد نشر است و آن وقت است که ناشر می‌کوشد نسبت واقعی میان هزینه و درآمد برقرار کند و اصول حاکم بر بازار را بپذیرد.

در مورد ملاک‌ها هم حرف من این است که ملاک‌های قالبی تعریف کنیم و ناشران را با آن ملاک‌ها متر کنیم، من نمی‌گویم آنها را وارد کنیم که حتماً کتاب‌هایشان را با بسم الله آغاز کنند. نه،

قضیه چیز دیگری است. من می‌گویم کتاب باید حرف نویی داشته باشد که جامعه را یک گام به پیش ببرد و خوانندگان حرفه‌ای آن حوزه احساس کنند اتفاق جدیدی افتاده است.

اما بالاخره چون تدوین مقرراتی از این دست دشوار است و ما معمولاً حوصله کار سخت نداریم می‌رویم به سراغ همان مقررات قالبی.

زمانی من می‌خواستم ببینم ملاک‌های بزرگان ما برای دینداری و فرهنگ چیست؟ به چه کسی می‌گویند دیندار؟ فهمیدم که این کار بسیار کار دشواری است. کاری که جمهوری اسلامی حتماً باید انجام دهد اما بسیار دشوار است. حرف من این است که تا بحث از مقررات می‌شود ما نباید به یاد قید و بندها بیفتیم.

■ **البته قبول کنید تجربیات قبلی ما در این حوزه به چنین نگرانی‌هایی دامن می‌زند. به هر حال ما هر وقت با چنین نیانی آغاز کردیم به همان نتایج قالبی رسیدیم. حق داریم بترسیم. حال برویم به آن**

طرف قضیه که بحث مخاطب است. در آن حوزه چه می‌شود کرد. قضیه کمبود کتابفروشی و کتابخانه آنقدر تکرار شده که نخ‌نما شده. اما به هر حال مسئله هنوز قرص و محکم سر جای خودش قرار دارد. چرا نباید حمایت‌های ما به سمت مصرف‌کنندگان کالا برود؟

ببینید دولت وقتی می‌خواهد مسئله بنزین را حل کند و مصرف آن را پایین بیاورد نمی‌آید پمپ بنزین‌ها را تعطیل کند بلکه برای مثال یارانه بنزین را برمی‌دارد یا کم می‌کند. مسئله فرهنگ هم همین است. همه می‌گویند یکی از مشکلات کمبود مطالعه در دسترس نبودن کتاب است، تا مسئله مطرح می‌شود همه نهاده‌ا فقط به این فکر می‌افتند که خودشان در اقصی نقاط کشور کتابفروشی احداث کنند. ما نمی‌آیم تسهیلات را برای مردم مهیا کنیم تا خودشان به این کار ترغیب شوند. همان‌طور که شما قبل از آغاز مصاحبه گفتید ما می‌توانیم به مسئله بخشودگی‌های مالیاتی برای احداث کتابفروشی لاقول فکر کنیم. نیازی هم نیست به افراد کمک مستقیم کنیم. کافی است از آنها کمتر پول بگیریم تا کسانی که به هر حال به خاطر علایق فرهنگی‌شان دوست دارند مثلاً کتابفروشی احداث کنند، به این شغل ترغیب شوند. این یعنی کمک به رشد بخش خصوصی.

من در مورد آموزش و پرورش هم همین عقیده را دارم. من اصلاً معتقد نیستم دولت باید با سرعت هرچه تمام‌تر مدرسه بسازد بلکه باید فرصت ایجاد کند تا افراد خودشان به میدان بیایند. جالب این است که تا کسی می‌آید و پیشنهاد ساخت کتابخانه یا مدرسه به ما می‌دهد سریع فکر می‌کنیم که حالا چرا می‌خواهد این کار را بکند و هدف واقعی‌اش چیست و آندار سنگ جلوی پایش می‌اندازیم که کلاً منصرف شود و برود سراغ همان مسجدسازی و بیمارستان‌سازی.

من در حوزه تبلیغ هم همین مشکلات را دارم. مطبوعات و حتی رسانه ملی ما به هر چیزی می‌پردازند جز کتاب. جالب اینکه ما در رسانه ملی برخی اوقات بدآموزی در این حوزه هم داریم. مثلاً شخصیت اصلی وسط دعوا کتاب به طرف دیگری پرتاب می‌کند یا شیشه‌هایش را با روزنامه و کاغذ کتاب پاک می‌کند. به نظر من رسانه ملی می‌تواند با هزینه‌های بسیار کم و برنامه‌های بسیار جذاب به ارتقای سطح مطالعه مدد برساند. نگاهی به شبکه‌های تلویزیونی دنیا ببیندازید تا ببینید چقدر برنامه‌های جذاب در مورد کتاب وجود دارد. صدا و سیما باید بپذیرد که مردم قرار نیست صرفاً پای تلویزیون و رادیو میخکوب شوند. بلکه باید برای آنها فرصت ایجاد کرد که کتاب بخوانند و از محصولات فرهنگی دیگر بهره بگیرند.

من همیشه به دوستان گفتم‌ها چه معنی دارد که در ایام عزاداری بنشینیم پای تلویزیون و موعظه و عزاداری ببینیم.

اتفاقاً یکی از بخش‌های مهم این عزاداری همین حضور در اجتماع و بیرون رفتن از خانه و حضور در مراسم و هیات‌های موجود در جامعه است. اتفاقاً رسانه ملی باید نقش اساسی در اجتماعی‌شدن افراد داشته باشد.

تمام حرف من است که ما هم در حوزه تولید و هم در حوزه مصرف نیاز به حمایت داریم. اما تعیین مکانیسم و سمت و سوی این حمایت‌ها بسیار پیچیده و البته ضروری است. این اتفاق هم نمی‌افتد مگر اینکه ما کل زنجیره نشر را در سیاست‌هایمان مدنظر داشته باشیم. واقعاً در کجای مراسم کتاب سال جمهوری اسلامی به صفحه‌آرایی و چاپ کتاب جایزه تعلق می‌گیرد؟ آیا این امور تأثیری در ترغیب مخاطب بر مطالعه ندارند؟

البته فراموش نکنیم که نقش مطبوعات و رسانه‌ها به‌عنوان رکن چهارم دموکراسی در این حوزه نیز انکارناپذیر است. بالاخره همین نوشته‌ها و ایده‌های شما است که دولت را به سمت تجدیدنظر در سیاست‌هایش ترغیب می‌کند. حداقل این است که مطبوعات می‌توانند پرسش‌های جدید را برای متولیان مطرح کنند.

نگاه فیلسوف □

جان استوارت میل

راجر اسکروتن

ترجمه: **علی محمد طباطبایی**

چگونه می‌توانم ثابت کنم که عمل یک فرد به فرد دیگر صدمه نمی‌رساند؟ برای مثال چگونه می‌توانم ثابت کنم انتقادی که من به باورهای دیگر انسان‌ها مطرح می‌سازم احساسات دینی آنها را جریحه‌دار نمی‌کند– یعنی عقاید و باورهایی که آنها برای آرامش ذهنی خود و ثبات عاطفی به آنها وابسته هستند؟ چگونه می‌توانم ثابت کنم هنگامی که به نظر می‌رسد معنای زندگی به مقدار بسیاری بر پیش‌فرض‌هایی از هنجارهای مشترک جنسی متکی است، رابطه جنسی میان دو فرد بالغ تأثیری بر بقیه نمی‌گذارد؟ این پرسش‌ها همان قدر برای ما مهم هستند که برای میل. تفاوت فقط در اینجاست که اکنون اسلام افراطی جای پاک دینی (پیوریتانیسم) اسکاتلندی را به مثابه دشمن ارزش‌های لیبرالی اشغال کرده است.

اما دفاع میل از آزادی که با قدرت زیاد و شفافیت آشکاری اعلام شد به زودی راهی را دنبال کرد که با دفاع او از اصالت فایده‌پی یی‌گرفته شده و فاتحه تمامی جرح و تعدیل‌ها را خواند. «درباره آزادی» آزادی فردی را به عنوان هدف حکومت می‌نگرد، حکومتی که وظیفه‌اش آشتی دادن آزادی یک انسان با آزادی انسان دیگری است که در کنار او زندگی می‌کند. بر خلاف آن «اصول اقتصاد سیاسی» در حالی‌که ادعا دارد بیان شرح و تفسیری عامیانه از عقاید آدم اسमित است، اما قدرت گسترده مهندسی اجتماعی را با حکومت سازگار می‌کند و تصویری سوسیالیستی از اقتصاد و البته همراه با آن نقش قانونمند اتحادیه‌های کارگری و اقدامات وسیع برای امنیت و رفاه اجتماعی را شکل می‌دهد. این اثر در واقع رساله‌ای سوسیالیستی است که ماهیت آن در پرده نگه داشته شده است، در حالی که «درباره آزادی» به آن سنت قرن هجدهمی که اصطلاحاً آن را لیبرالیسم کلاسیک می‌خوانیم متعلق است، اما «اصول اقتصاد سیاسی» نمونه‌ای است از لیبرالیسم در مفهومی مدرن‌تر.

خصوصیت میل با ثروتمندان، با مالکیت خصوصی بر زمین‌های زراعی و با انتقال دارایی و ثروت به طریق ارث معنای‌ای ضمنی بودند که نظر می‌رسید او در حل و بحث نهایی آنها یا بی‌علاقه بود یا ناتوان. این استدلال او که تمامی دارایی‌ها به هنگام مرگ انسان باید توسط دولت مصادره شود و مطابق با خردمندی و قدرت تمیز حکومت میان دیگران مجدداً تقسیم شود دارای این دلالت ضمنی بود که باید باحکومت را بر خلاف خانواده به عنوان واحد مبنایی جامعه مطرح کرد– یعنی داور حقیقی سرنوشت ما و آن چیزی که همه چیز رهین منت اوست. این استدلال هر نوع دارایی را به موردی اجاره‌ای و موقتی از دارایی دولت تبدیل می‌کند و همچنین تضمین می‌کند که حکومت بزرگترین خرج‌کننده آن را از چیزی است که کمترین تعهد را به مفهوم مسئولیت نسبت به دیگران دارد. یعنی به طور خلاصه این نسخه‌ای است از آن فاجعه‌ای که ما در نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی مشاهده کرده‌ایم و نشانه‌ای است از ناکامی میل در قدرت تخلیخ از این جهت که او بر خلاف اسमित نتایج احتمالی سیاست‌های مورد علاقه‌اش را پیش‌بینی نکرد.

با در کنار هم قرار دادن «درباره آزادی» و «اصول اقتصاد سیاسی» به این نتیجه می‌رسیم که در واقع آنها پیش‌آگاهی‌هایی هستند از بیشتر آنچه که محافظه‌کاران در جهان بینی مدرن لیبرالی با آنها مخالف هستند. آموزه «صدمه»، «درباره آزادی» بارها و بارها برای واژگون کردن آن جنبه‌های از قانون که به نظر می‌رسید مبنایشان نه در سیاست، بلکه در احساسی که از امر مقدس و ممنوع شده به ارث برده‌ایم قرار دارد، مورد استفاده قرار گرفت. از این‌رو برای قانون غیرمعمالی بود که بتواند با توجه به این آموزه محافظت از نهادهای اصلی جامعه– یعنی ازدواج و خانواده– را به درستی انجام دهد. در این میان اخلاقیات حکومت محور در «اصول اقتصاد سیاسی» به خلاه اخلاقی سرازیر شد به طوری که همان قانونی که نیازی برای دخالت در جلوگیری از هزنه‌گذاری کودکان نمی‌بیند، اصرار می‌ورزد که هر جنبه‌ای از زندگی‌های ما توسط تنظیماتی اداره شوند که مسئولیت آنها با حکومت است. مشهور است که میل که خودش از ۱۸۶۵ عضوی از مجلس عوام از طرف حزب لیبرال بود در اشاره به حزب محافظه‌کار اصطلاح حزب ابلهان را به کار می‌برد.

البته هیچ تردیدی وجود ندارد که هیچ کدام از اعضای حزب محافظه‌کار حریف آن مغزی نمی‌شدند که کتاب «نظام منطق» را نوشت، یعنی بزرگترین دستاورد میل و کتابی ممتاز و ماندگار. با این حال میل گرفتار همان کاستی‌ای بود که پدرش از آن رنج می‌برد. او هرگز درد نکرد که خرد به مراتب از آن منطقی عمیق‌تر است. او هرگز پی نبرد که هوش که به سهولت به نتیجه‌گیری‌هایش می‌گریزد برای مقدمه‌چینی‌های خود بر چیز دیگری متکی است. آن محافظه‌کارانی که بر آن چیزی صحنه می‌گذارند که میل آن را «خودکامگی سنت» در برابر «تجربه‌های زندگی» می‌نامید و آنچه البته در «درباره آزادی» نیز از آن جانبداری شده بود، اید نبودند، اما به این دلیل ساده که حد و مرز‌های هوش انسانی را تشخیص می‌دادند. برعکس، آنها به خوبی آگاه بودند که آزادی و سنت به طور متقابل به یکدیگر وابسته‌اند و این که آژادسازی فرد از هنجارهای اخلاقی به معنای تسلیم شدن به حکومت است، زیرا اختیار فاجعه‌بعی فقط در دستا حکومت قرار دارد.

منبع: ایران امروز

■ **بخش پایانی**